



ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

حاشیه‌ای بر حاشیه حافظ به روایت شهریار

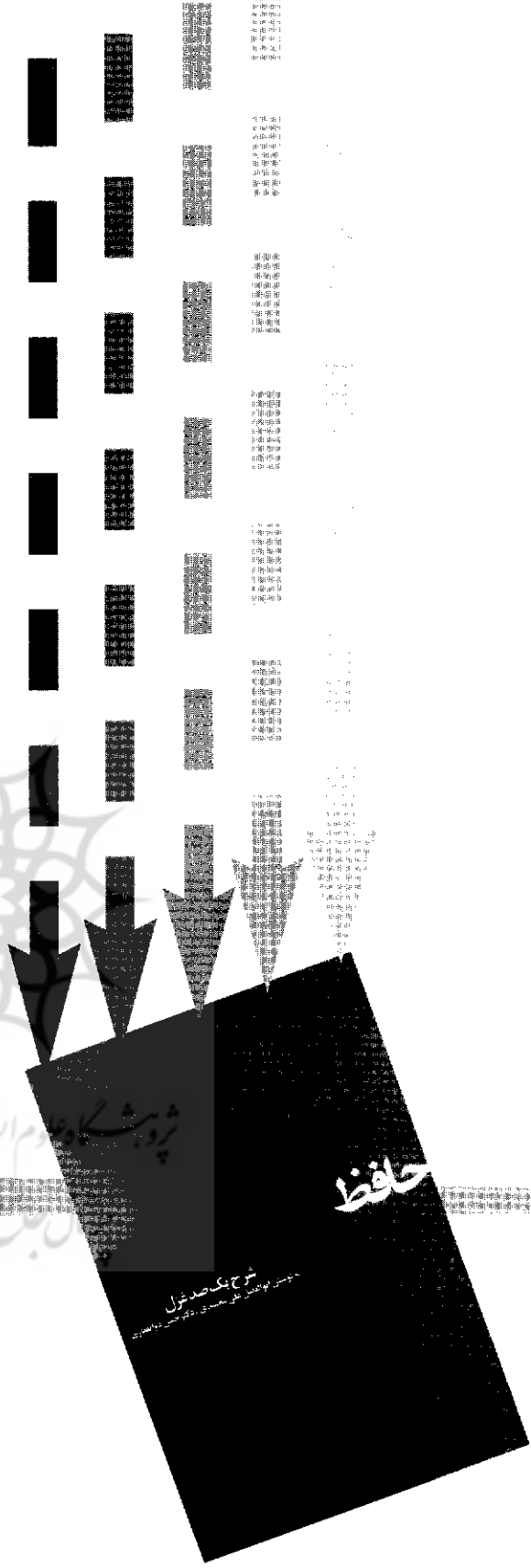
بازتاب

یکی از علل اختلافات فاحش در چاپ نسخه‌های گوناگون راهم - که بنده در کتاب اخیرم (گامی در تصحیح نسخه‌های چاپ شده آثار ترکی شهریار) به آن پرداخته‌ام - ناشی از همین مسئله باید دانست، که هر کسی از ظن خود یار بزرگان می‌شود. بنابراین نقش و تصویر رمانتیکی هم که آقای منصور پایمرد در شماره ۷۱ کتاب ماه ادبیات و فلسفه از شهریار داشته کاملاً قابل درک و فهم است.

آن تصویر، تصویر غلطی نبود و نیست، اما شهریار، تصاویر دیگری هم در آلبوم هنری و فرهنگی خود دارد که بسیار تماشایی‌اند. تصویر او در «حیدر بابایه سلام»، «سه‌نندیه»، نظرهایش در مورد حافظ، جلد سوم دیوان فارسی اش، مکتوبات و مکاتباتش با شاعران چه در داخل و چه در خارج از کشور، مجموعاً تصویر درست و حقیقی از هنر و سواد و معصومیت

مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش
کوبه تأیید نظر حل معما می‌کرد

نه تنها حافظ شناسی که حافظ خوانی روزگار ما هم، همانند روزگاران گذشته به نوعی خودشناسی شبیه بوده است. اگر غیر این بود، نه در خانه هر ایرانی - با هر مرام و مسلک - یک دیوان حافظ یافت می‌شد و نه در هر کتابخانه و کتابفروشی این همه نسخه‌های متعدد. از قضا «شهریار شناسی» و «شهریار خوانی» روزگار ما هم نوعی «خودشناسی» است. اگر غیر این باشد، نه، در سینه هر ایرانی - از بی سواد روستایی گرفته تا بازاری و دانشگاهی - متناسب با سلیقه و بینش هر فرد - شعری از او ثبت می‌شد و نه این همه تعریف و تکذیب گزینشی در کتابها و مقالات روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها و ماه‌نامه‌ها چاپ می‌گشت.



پژوهش‌های مردم‌شناسی و مطالعات فرهنگی
 فصل دوم: انسان



شهریار را نشان می‌دهند.

به هر حال «روایت شهریار از حافظ» که حقیر مفتخر به ثبت و ضبط آنها در محضر استاد شهریار شده‌ام و دوست دانشورم جناب آقای دکتر ذوالفقاری زحمت بخش شرح حال و

تأثیرپذیری شهریار از حافظ را کشیده‌اند، اگر نه به حافظ شناسی، که به شهریارشناسی هم کمک بکند، مؤلفین به مراد خود رسیده‌اند.

حال آنکه در حافظ شناسی هم به نکات باریکی اشاره شده است که مطمئناً، حداقل از کنار برخی از آنها نمی‌توان به راحتی گذشت، نمی‌توان همه را رد کرد، همچنان که پذیرفتن همه آنها هم - البته - دشوار است و اصولاً کدام دیدگاهی در این زمینه هست که همگان آن را پذیرفته باشند، تا چه رسد به برخی تصحیحات که در هیچ نسخه‌ای نیست و به برخی تعبیرات که برای اولین بار بیان می‌شود؟

باری، خواندن این کتاب در برخی از دوستان دیده و نادیده، از جمله آقای پایمرد سؤالاتی برانگیخته که در حد توان به آنها پاسخ داده می‌شود.

۱. چرا غزلهای حافظ، براساس نسخه قدسی چاپ شده اند، مگر نه این است که علیمحمدی در مقدمه نوشته است، غزلهارا از نسخه قزوینی می خواندم...

ج - حقیقت این است که در آغاز کار بنا بر این بود که نسخه مورد علاقه شهریار (قدسی) را پس از تصحیح و مقابله با نسخه های معتبر دیگر چاپ کنیم و اظهارات و تقریرات استاد، در پاورقی همان کتاب ذکر شوند. کار چاپ به همین سیاق پیش می رفت و قرارداد چاپ با ناشر محترم (چشمه) براساس یک کتاب بسته شده بود، اما در مراحل نهایی بنا به جهاتی و از جمله حجم کتاب تصمیم گرفتیم که «حافظ قدسی» و «روایت شهریار» هر کدام کتاب مستقلی شوند و در نتیجه غزلیاتی که «شهریار» در ارتباط با آنها اظهار نظری کرده بود گزینش شدند و طبعاً در آن مرحله نمی شد غزلیات براساس قدسی چاپ شوند و توضیحات داور و قدسی از پاورقی حذف گردند.

۲. در چاپ قدسی چه ویژگیهایی وجود داشته که مرحوم شهریار آن را بر چاپ قزوینی ترجیح داده اند؟

ج - شهریار مدعی شناخت حافظ بر مبنای تصحیح متون و معیارهای علمی (به قول آقای پایمرد) نیست و اصولاً شناخت و تفسیر شهریار از حافظ، از نوع حافظ پژوهی متداول عصر ما نیست، شناختی است بیشتر ذوقی و اشراقی که مبنای آن نسخه های خطی و چاپی و لغتنامه ها و فرهنگها نیستند. کاری است که در مقایسه می توان با حدسها و گمانهای علامه دهخدا برابر دانست.

حدسها و گمانهایی که علامه در حاشیه دیوان قزوینی و غنی نوشته بودند و سپس مرحوم دکتر محمد معین آنها را جمع آوری و به چاپ رسانده است. (ر.ک به مجموعه مقالات معین به کوشش مهدخت معین - جلد دوم ص ۳۹۵ الی ۴۱۰)

البته این حدس و گمانها، که اغلب در هیچ نسخه معتبری هم چاپ نشده اند، در مواردی موجه تر از هر نسخه معتبرند. مثلاً در همه نسخه های معتبر چاپ شده است:

چون کاینات جمله به بوی تو زنده اند

ای آفتاب سایه ز ما بر مدار هم

دهخدا می پرسد: به بوی یعنی چه؟ اگر به نور باشد معنی صحیح است و با مصرع بعدی یعنی آفتاب هم، هماهنگی پیدا می کند.

البته مفهوم سخن مذکور این نیست که قطره ای از زحمات طاقت فرسای نامدارانی چون علامه قزوینی و دکتر غنی بی ارج شمرده شوند، بلکه منظور این است که حتی حدس و گمان بزرگوارانی چون دهخدا و شهریار هم می تواند گره گشا بوده و مورد استفاده اهل فن قرار گیرد.

۳. انتساب مصرع «الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها» را به یزید، علامه قزوینی با دلایل مستند رد کرده ولی شهریار در توجیه آن می کوشد.

ج - اولاً از آقای پایمرد، خواهش می کنم بفرمایند که این مصرع اگر از یزید نیست پس از چه کسی است؟ تا آنجا که بنده می دانم خود علامه در جواب این سؤال به حدس و گمان متوسل

شده اند. (ر.ک به حافظ نامه - بهاءالدین خرمشاهی بخش اول ص ۹۱)

ثانیاً، اگر توجیه شهریار را که حاصل آن، از باطل به سوی حق رفتن حافظ است، عجیب می شمارید، نگاهی هم به از کوچه زندان دکتر عبدالحسین زرین کوب بیاندازید که با تبیین شهریار همخوانی دارد. (ص ۱۵۷)

۴. اشاره های نادرست به زندگی حافظ:

اگر بپذیریم که پدر حافظ اهل تویسرکان بوده که جای حرف و حدیث بسیار دارد، نتایجی که از این گفته شهریار می گیریم این است که:



الف: تویسرکانها، ترک قشقایی هستند.

ب: ترکهای قشقایی تویسرکانی .

ج - آقای پایمرد، وقتی صغری و کبری را غلط می نویسید، هیچ مردم شناس و تاریخ دان و نژادشناسی نمی تواند نتیجه صحیح از آن بگیرد.

شهریار می گوید: ریشه خانوادگی حافظ ترک قشقایی است و پدرش از تویسرکان به شیراز آمده و حافظ در شیراز متولد شده است.

سؤال من از آقای پایمرد این است که اگر ریشه خانوادگی یک فرد، قشقایی باشد نمی تواند در تویسرکان اقامت کند؟ و اگر

یک قشقای در تویسرکان اقامت گزید باید ثابت کنیم که کل تویسرکانها ترک قشقای هستند؟ با منطق شما! اگر یک فردی مثلاً از نژاد عرب در تهران زندگی کرد یا باید ثابت کنیم که تهرانیها عرب هستند و یا عربها تهرانی اند!

توصیه دیگر به آقای پایمرد این است که ریشه را فقط «پدر» معنی نکنند، پدر بزرگ و جد پدری و مادری یک شخص هم، ریشه او محسوب می شوند.

۵. دربارهٔ واژه «درویش» در بیت زیر [شهریار] می نویسد:

روضه خلد برین خلوت درویشانست

مایه محتشمی خدمت درویشانست

«منظور از درویش پیامبر و اولیاست»

اگر چنین معنای غریبی را بپذیریم، تکلیفمان با این ابیات چه می شود؟

دلّم رمیده شد و غافلّم من درویش

که آن شکاری سرگشته را چه آمدیش
ج - نمی دانم چرا همهٔ گفته های شهریار، به نظر آقای پایمرد یا عجیب آمده یا غریب! شاید بهتر می شد که این عزیز پیش از نوشتن آن حاشیه، چند صفحه ای هم از تفاسیر حافظ شناسان مورد تأیید خودشان می خواندند. استاد شهریار با اشاره به بیتی از این غزل که:

گنج قارون که فرو می رود از قهر هنوز

خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست
می فرماید: آشکارا معلوم است که درویش یعنی حضرت موسی، چون حضرت موسی بود که فرعون را نفرین کرد.

جالب است آقای پایمرد بدانند که حافظ پژوه گرانقدر بهاءالدین خرمشاهی هم در این غزل همین نظر را دارند. توجه فرمایید:

گنج قارون که از قهر الهی با خود قارون به زمین فرورفت و همچنان فرو می رود از غیرت و نفرین درویشان است. در داستان قارون، باید درویشان را ذکر عام و اراده خاص دانست. یعنی مراد از آن را موسی «ع» دانست یا به معنای پاکان و پارسایان هم کیش و هم دل با موسی «ع» گرفت.

(حافظ نامه - بخش اول ص ۲۹۸)

ظاهراً اشکال دیگر آقای پایمرد، این است که تعمیم گستر هم هستند، یعنی درویش را به معنی پیامبر و اولیا در این بیت قبول ندارند و بر فرض قبول چنین معنای غریبی به قول خودشان!

آن معنی را به همهٔ «درویشها» تعمیم می دهند که صدالبته خطاست. هر چند که در این مورد خاص، درویش به معنی پیامبر و اولیا در کل غزل ۲۷ صادق است و در دیگر غزلها هم برخلاف صوفی که بار منفی دارد، «درویش» از بار معنوی بسیار مثبت برخوردار است.

۶. چند اشکال چاپی و غیر چاپی.

ج - کاملاً درست نوشته اند و انشاء الله در چاپهای بعدی رفع می کنیم.

در پایان ضمن تشکر و قدردانی از دقت و زحمت جناب آقای پایمرد، اجازه می خواهم که مجدداً تفسیر سه بیت دیگر از اشعار خواجہ را، هم از زبان شهریار و هم از زبان خرمشاهی بیان

کنم تا شاید این دوست دانشور در آرزوی پایانی خود تجدید نظر کنند و تصویر مخدوش شده را ترمیم فرمایند.

آن تلخ وش که صوفی ام الخبائثش خواند

اشهی لنا و احلی من قبله العذارا

تلخ وش، کنایه از می است و ام الخبائث یعنی مادر تباهیها و اصل آن متخذ از حدیث نبوی است: الخمر ام الخبائث...

(حافظ نامه - بخش اول - ص ۱۳۰)

در حافظ نامه اشاره نشده است که حافظ به عنوان یک فرد مسلمان و آگاه به قرآن و حدیث و خبر با چه کسی موضع گرفته؟ اما شهریار دقیقاً به همین مسئله می پردازد و می گوید:

ام الخبائث لقب مشروب است. اما تا گوینده و نقل کننده کی باشد؟

اگر علی (ع) بگوید ام الخبائث، بله صحیح است ولی صوفی بگوید دروغ است، چرا که خودش مشروب می خورد و خیلی کارها را بد نمی داند. حافظ دروغ و ریای صوفیان را نشان می دهد. آن تلخ وش که «صوفی» (با تأکید) ام الخبائثش خواند، نه آن شرابی که مولا علی (ع) می گوید ام الخبائث.

(روایت شهریار - ص ۷۹)

به هست و نیست مرنجان ضمیر و خوش می باش
که نیستی است سرانجام هر کمال که هست
مضمون این بیت برابر است با مفاد آیات کریمه:

کل شیء هالک وجهه (هر چیزی نیست شونده است مگر وجه وی - قصص - آیه ۸۸ و کل من علیها فان و یقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام - الرحمن ۲۶، ۲۷).

(حافظ نامه - بخش اول ص ۲۱۹)

بود اصلی خود خداوند است. مانمود هستیم. بود و نبود ما نشان دهنده بودن خداوند است. من هم در یکی از اشعارم گفته ام که:

بود و نبود هر دو نمودار بود اوست، کلی شی هالک الاوجه
(روایت شهریار - ص ۱۲۱)

بنفشه طره مقتول خود گره می زد

صباح حکایت زلف تو در میان انداخت
بنفشه بی خیال نشسته بود و زلف و کاکل تاییده یا تابدار خود را می بافت که ناگهان صبا از راه رسید و با طرح کردن حدیث موی تو، به جلوه فروشی او پایان داد.

(حافظ نامه - بخش اول - ص ۱۷۲)

بهترین صنعت شعر این است که قسمت محذوف داشته باشد.

بنفشه سبیل خجالت و شرم و حیاست. قسمت محذوفش در این بیت «سره پایین انداختن» است. یعنی وقتی که صبا حکایت زلف تو را در میان انداخت، بنفشه از خجالت سرش را پایین انداخت.

من هم این صنعت را در اشعارم به کار برده ام از جمله:

شهریار این در و گوهر چوبه مژگان می سفت

ماه عقد پرن از گردن خود و امی کرد

یعنی ماه عقد پرن را بازمی کرد تا در و گوهر شهریار را به گردن بیاندازد.

(روایت شهریار - ص ۱۷۳)